

خرد مرد را خلعت ایزدی است

استفاده خردمندانه از عقل

مهدی حاجی اسماعیلی
کارشناس ارشد روان‌شناسی

اشاره

تمثیل و قصه در فرهنگ ایران پیشینه‌ای کهن دارد. از داستان‌های هزار و یک شب گرفته تا داستانک‌های مدرن همه گاه و بی‌گاه از تمثیل برای ارائه شفاف‌تر و واضح‌تر مسائل فردی و اجتماعی بهره برده‌اند. تمثیل، مسائل دشوار و گاه بغرنج را به گونه‌ای شفاف بدون قضاوت و ارزیابی به مخاطب ارائه می‌دهد و از مقاومت وی در مواجهه با آن می‌کاهد. فصل‌نامه رشد مشاور مدرسه بنا دارد تا با بیان تمثیل‌های راه‌گشا و مؤثر به مشاوران مدرسه در استفاده از این شگرد ادبی به عنوان راهکاری برای تحلیل مسائل دانش‌آموزان یاری رساند.

کلیدواژه‌ها: تمثیل، خرد، عقل

وقتی ملا به توران رسید، به او اجازه دادند که به حضور امپراتور آن سرزمین برود. وقتی ملا وارد دربار شد، دید که حاکم بر تختی مجلل در تالاری بزرگ نشسته است. ملا با ادب تمام در مقابل تخت خم شد و ادای احترام کرد و آن‌گاه برخاست و ایستاد. امپراتور نگاهی تحقیرآمیز به ملا انداخت و گفت: «در ایران آدمی بلندقامت‌تر و رشیدتر از تو نبود که تو را به سفارت فرستاده‌اند.» ملا گفت: «عالی‌جناب، به سلامت باشند؛ در ایران نیز همانند کشور شما هم آدم‌های بلندقد هستند و هم کوتاه‌قد، هم قوی‌جثه و هم ریزنقش همانند من، ولی حاکم ما با توجه به نوع مشکلات، آدم‌ها را انتخاب می‌کند. چون مشکلی که قرار است بین کشور ما و شما حل و فصل شود بسیار کوچک و پیش پا افتاده است، لذا مرا برای این مأموریت برگزیده‌اند. اگر پای مشکلات جدی‌تر در میان باشد، حتماً آدم‌های قوی‌تر و بلندقامت‌تری را می‌فرستند.»

در جست‌وجوی خرد زندگی

یادگیری لذت بردن از تفریح

۳. اثر مورد انتظار

انتظار دانستن همه چیز را نداشته باشیم.

عقل و خرد را می‌توان از منابع مختلف و گاه غیرمنتظره آموخت.

ارتباط یعنی همکاری با هم.

زندگی فرصتی است موقت (ناپایدار).

زندگی را آن قدر جدی نگیریم که تفریح و شادابی آن از بین برود.

از لذت‌های ساده زندگی بهره ببریم.

۱. قلمرو تمثیل

مهم شمردن خود

خودمحوربینی

ادعای داشتن آگاهی از همه چیز

کوته‌بینی

۲. زمینه‌سازی برای

ایجاد توانمندی گوش دادن به دیگران

و شنیدن نظر آنان در مورد مسائل

آمادگی برای آموختن

جست‌وجوی راه‌حل‌های ساده

برخورداری از منظر یادیدگاهی عملی

استفاده از آنچه داریم.

تبدیل ناتوانی و معلولیت به یک مزیت

عدم تأکید بر تعارض

یادگیری فن مذاکره و گفت‌وگوی مؤثر

۳. اثر مورد انتظار

استفاده مطلوب از داشته‌های خود

به حداقل رساندن موضوعات

تعارض‌آور

تأکید بر راه‌حل

۱. قلمرو تمثیل

برداشت نادرست از توانایی و ناتوانی

تعارض

مشکلات بین فردی

فقدان مهارت‌های مذاکره و گفت‌وگو

تأکید بیش از حد بر موضوعات خاص

۲. زمینه‌سازی برای

اقدام برای پیشگیری: پیشگیری بهتر

از درمان است.

ملانصرالدین به عنوان مردی خیرخواه، صادق و رک‌گو معروف است.

کسی که همیشه راه‌حلی بدیع برای مشکلات پیچیده داشت. ملا کمی لکنت داشت و بسیار قد کوتاه بود. از این رو بسیاری او را معلول می‌پنداشتند.

البته داشتن تفاوت‌های اساسی با دیگران در خیلی‌ها احساس کهنتری، حقارت، خودکم‌بینی و شک و خجالت ایجاد می‌کند ولی برای ملا این‌گونه نبود.

در زمان او ایرانیان و تورانیان بر سر مسائل مرزی اختلاف داشتند و بین مردمان دو کشور کینه و دشمنی وجود داشت. اگرچه تعارضات آن‌قدرها نبود که آنها با هم بجنگند اما همواره عاملی برای دامن‌زدن به این کینه‌ها و دشمنی‌ها بود. از این‌رو حاکم ایران تصمیم گرفت که خطر جنگ را کاهش دهد و برای نجات مردمش از آثار مخرب جنگ به اقدامات پیشگیرانه‌ای دست بزند. پس ملا را به عنوان سفیر خود به ترکستان فرستاد.

در یک صبح لطیف تابستان کودکی در ساحل دریا بازی می‌کرد و در

کار ساختن یک قلعه شنی بود. فیلسوفی که در ساحل قدم می‌زد، متوجه تلاش جدی کودک برای ساختن قلعه شنی شد. او می‌خواست ببیند این

کودک چرا برای ساختن یک اثر ناپایدار این قدر تلاش می‌کند. بنابراین،

به کودک نزدیک شد و با لحنی معلم‌گونه پرسید: چکار می‌کنی، آقا پسر؟

- بازی می‌کنم.

- می‌شود بگویی کاری که می‌کنی برایت چه معنی‌ای دارد؟

نقش صمیمیت در شادابی و سلامت

گرم و صمیمی بودن در روابط انسانی

۳. اثر مورد انتظار

همدلی و همدردی با دیگران می‌تواند شفا بخش باشد. مراقبت باعث کاهش ترس می‌شود. مهربانی از شدت افسردگی می‌کاهد. حکمت و خرد از ترکیب دانش و شفقت به وجود می‌آید.

۱. قلمرو تمثیل

ترس
افسردگی

رودرویی با ناشناخته‌ها
گرایش به ذهنیت «نشانه‌پرداز» در
روابط انسانی

۲. زمینه‌سازی برای

پرورش هنر مراقبت از دیگران
نشان دادن مهربانیزندگی را آن قدر جدی نگیریم که
تفریح و شادابی آن از بین برود

از لذت‌های ساده زندگی بهره ببریم

پادشاهی در قصر مجللی با همسرش زندگی می‌کرد اما همسر شاه شاد نبود. او هر روز لاغر و لاغرتر می‌شد. در همان شهر مرد فقیری زندگی می‌کرد که همسری شاد، بشاش و باطراوت داشت. شاه وقتی متوجه موضوع شد، کسی را به دنبال مرد فقیر فرستاد تا راز شادمانی همسرش را بی‌رسد. مرد فقیر جواب داد: «من او را با گوشت زبان تغذیه‌اش می‌کنم؛ به همین خاطر خشنود و سرحال است.»

پادشاه به قصاب دربار دستور داد که از زبان حیوانات مختلف مثل گاو، گوسفند، بز، میش، بره و آهو برای همسرش غذا تهیه کند. پس از گذشت مدتی طولانی از مصرف انواع زبان‌ها، همسر پادشاه همچنان زار و نحیف و غم‌زده باقی ماند. او روز به روز بدتر می‌شد تا جایی که امیدوی به زنده ماندنش نبود. پادشاه دوباره به دنبال مرد فقیر فرستاد و از او درخواست کرد زن‌هایشان را طلاق دهند سپس هر کدام زن مطلقه دیگری را به زنی بگیرد مرد فقیر پذیرفت. او همسر شاه را به زنی قبول کرد و او را به منزل کوچک و محقر خود برد. اما زن شاد و پرحرارت مرد فقیر، که حالا همسر پادشاه شده بود، در قصر کم‌کم از طراوتش کاسته شد و نتوانست مثل گذشته شاد و سرحال باقی بماند.

مرد فقیر هر روز که از کار برمی‌گشت، پس از خوردن غذا اتفاقات خنده‌داری را که برایش افتاده بود با آب و تاب و حوصله فراوان برای همسر جدیدش تعریف می‌کرد. بعد از آن هم برایش لطفیه و قصه‌هایی می‌گفت که او را به خنده وامی‌داشت. سپس برایش کمی آواز می‌خواند و کمی با هم بازی می‌کردند و به این وسیله او را سرگرم می‌کرد.

بعد از مدتی همسر سابق شاه چاق‌تر شد. او بسیار زیبا به نظر می‌رسید و خیلی هم شاد و سرحال شده بود. این زن طی روز هم با یادآوری آنچه همسرش در شب گذشته برایش تعریف کرده بود، به خنده می‌افتاد و خوش‌بینانه منتظر بود تا او از کار برگردد و با هم شوخی کنند و چیزهای خنده‌دار بشنود.

بعد از مدتی، پادشاه متوجه شد که همسر جدیدش، که قبلاً شاد و خرم بوده، نیز همانند همسر سابقش غمگین و افسرده و لاغر شده است. بنابراین، برای همسر سابق پیام فرستاد که به قصر برگردد اما او نپذیرفت و گفت که می‌خواهد با همین مرد فقیر زندگی کند. ششاه به منزل مرد فقیر رفت تا همسر سابقش را متقاعد کند که به کاخ برگردد اما با کمال تعجب دید که او چقدر زیبا و دل‌ریا شده است. از او پرسید که چگونه حالش بهتر شده و چاق و خوش‌هیكل شده است. زن نوع رفتار و کردار شوهر جدیدش و سرگرمی‌هایی را که با هم داشتند، برایش نقل کرد آن‌گاه شاه متوجه شد که منظور از تغذیه با گوشت زبان چیست و چگونه می‌توان با زبان و زمان بدون هزینه زیاد شاد و خرم زندگی کرد.

کودک جواب داد: «مگر عجیب است که بچه‌ای بازی کند؟ بزرگ‌ترها می‌گویند بازی برای بچه‌ها نوعی تفکر و راهی برای یادگیری چیزهاست و حتی اگر معنایی هم نداشته باشد، باز خودش سرگرمی و تفریح است. من کاری را می‌کنم که هر بچه‌ای می‌کند، بازی می‌کنم.»
فیلسوف پرسید: «آخر سؤال من این است که چرا این همه وقت و دقت و انرژی صرف می‌کنی که این قلعه شنی به این بزرگی و زیبایی را با ظرافت تمام درست کنی؛ در حالی که بعد یا خودت خرابش می‌کنی یا آن را از بین می‌بری. بعد هم اثری از آن نمی‌ماند و کسی هم نمی‌تواند ببیند که تو چه چیزی خلق کرده‌ای؟ انگار چیزی وجود نداشته است.»

بله، بابا- مامانم هم همین را از من می‌پرسند. ولی مادرم چیزهایی نمادین در این کار می‌بیند. او می‌گوید که هر دانه ماسه یک جنبه از انسانیت است. اگر ما آنها را با هم ترکیب کنیم، به قطعات بزرگ‌تری تبدیل می‌شوند. وقتی ما در کنار هم قرار می‌گیریم و با هم همکاری می‌کنیم، هیچ محدودیتی برای خلاقیت ما وجود ندارد ولی وقتی روابطمان را از یاد می‌بریم و هر کدام سعی می‌کنیم به طور انفرادی حضور داشته باشیم، مثل یک دانه ماسه خلاقیت و توانمندی خویش را از دست می‌دهیم و آن را تخریب می‌کنیم. به همان راحتی‌ای که من قلعه شنی را خراب می‌کنم. یا مثل وقتی که دانه‌های ماسه به هم چسبیده که به شکل صخره و سنگ در آمده‌اند، انسجام و یکپارچگی و یکدلی خود را از دست می‌دهند و یکدیگر را رها می‌کنند. در این حالت، آب اقیانوس به راحتی آنها را از هم جدا کرده در ساحل رها می‌کند.

پدرم می‌گوید این بازی نوعی یادگیری درباره زندگی است. عمر کوتاه قلعه شنی نشان می‌دهد که هیچ چیز ابدی و جاودانه نیست و قلعه شنی مثالی روشن برای این واقعیت است. آنها ساخته می‌شوند و تخریب می‌شوند. آنها به وجود می‌آیند و از بین می‌روند و همانند همه چیزهای دیگر زندگی، ناپایدارند. قلعه شنی ماجرای سفر ما را در طول زندگی بازنمایی می‌کند. هر دوی اینها کوتاه و موقت‌اند. اگر ما قدرشان را بدانیم، می‌توانیم از این پس از وقت و زمان لذت ببریم.

پدرم می‌گوید ساختن قلعه شنی برای بچه‌ها این سود را دارد که از طریق آن می‌توانند درس بزرگ زندگی را درک کنند.

فیلسوف پرسید: «این کار برای خودت چه معنایی دارد؟»

من فقط بازی می‌کنم. شاید این هم برای خودش معنایی داشته باشد و شاید نه. من فقط می‌خواهم از آنچه انجام می‌دهم، لذت ببرم. می‌خواهم گرمای مطبوع آفتاب را بر روی تنم احساس کنم، صدای به هم خوردن امواج را در حاشیه بشنوم و خیسی و رطوبت طراوت آور ماسه‌ها را لمس کنم. من فقط می‌خواهم تفریح کنم؛ همین!